



بررسی نسبت معنای زشتی در فلسفه قرون وسطی با معنای زشتی در زیبایی شناسی جدید

مهدی حمیدی پارسا^۱

دوفصلنامه علمی مطالعات نظری هنر
سال چهارم | شماره ۶ | بهار و تابستان ۱۴۰۳
شاپا: ۵۵۳۴ - ۲۸۲۱ | ص: ۴۱ - ۵۷

چکیده

مفهوم زشتی و ماهیت آن متأثر از هستی شناسی آن در طول تاریخ زیبایی شناسی تحول داشته است. در این مقاله از دو حیث به زشتی پرداخته شده است. ابتدا از مفهوم زشتی بحث می شود و تحلیلی از زشتی و معنای آن ارائه می شود و سپس به هستی شناسی زشتی یعنی وجودی یا عدمی بودن آن پرداخته می شود. در فلسفه یونان زشتی امری عدمی بود. همین معنا از زشتی در قرون وسطی از سوی حکیمانی چون قدیس آگوستین و توماس آکوئیناس پذیرفته شد. زشتی در این زمان نقص در صورت بود. در عالم بی صورتی محض نداریم و هر چه از وجود بهره دارد دارای صورت است، بنابراین زشتی محض نیز در این عالم نداریم. آنچه ممکن است زشت پنداشته شود در حقیقت کمتر زیباست نه زشت. زشتی در این زمان مساوق با شر است. در زیبایی شناسی جدید، زشتی تبدیل می شود به امری وجودی. یعنی پذیرفته می شود که اشیایی وجود دارند که حقیقتاً زشت هستند و آنچه مورد سؤال است کیفیات و عوارض آنها و نسبت ما با آنها است.

واژگان کلیدی: زشتی، زیبایی، زیبایی شناسی جدید، قرون وسطی، پارادوکس زشتی.

۱. استادیار گروه سینما و تئاتر، دانشکده هنرهای نمایشی، مؤسسه آموزش عالی هنر و اندیشه اسلامی، قم، ایران
dr.hamidiparsa@itaihe.ac.ir



پروہشکاه علوم انسانی ومطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

❁ مقدمه

در طول تاریخ، فیلسوفان و هنرمندان، تعریف‌های متعدد و متنوعی از زیبایی ارائه داده‌اند و براین اساس می‌توان برای زیبایی یک تاریخ خطی بیان کرد. شاهد برای این ادعا کتاب‌ها و منابعی است که به بررسی تاریخ زیبایی و نظریه‌های زیبایی‌شناسانه از افلاطون و حتی پیش از او تا به زمان معاصر پرداخته‌اند. در مقابل اما برای زشتی چنین اتفاقی نیفتاده است. زشتی عمدتاً در تقابل با زیبایی تعریف شده است. گویا این تصور وجود داشته که آنچه نیاز به تفصیل و تبیین دارد زیبایی است و آنچه زیبا نبود و در تقابل با آن بود، لاجرم زشت است؛ بنابراین تصور هرگاه زیبایی شناخته شود و حکم زیبایی برای امری زیبا صادر شود، زشتی نیز که در قطب مخالف آن جای دارد، شناخته خواهد شد.

در زبان لاتین کلاسیک، معادل واژه زشتی واژه Deformitas است که کجی و کاستی و بدشکلی را به ذهن می‌آورد. نوعی اشکال در صورت که موجب خروج شیء زشت از شکل و صورت متوقع آن می‌شود. این واژه به خوبی بر اهمیت صورت در زیبایی هر چیز دلالت دارد. در متافیزیک یونان مناسبت زیبایی با زشتی به صورت مناسبت صورت با هیولا یا هستی با نیستی ترسیم می‌شود. به نظر می‌رسد چیزی نزدیک به همین معنا در فلسفه قرون وسطی نیز مطرح است. اما این مفهوم در زیبایی‌شناسی جدید معنایی دیگر می‌یابد که هم در مفهوم و هم در هستی‌شناسی نیاز به بررسی دوباره دارد.

سؤال اصلی در این مقاله بر معنای زشتی و هستی‌شناسی آن متمرکز است. معنای زشتی در فلسفه قرون وسطی چه بود و در زیبایی‌شناسی مدرن چیست و این دو چه نسبتی با هم دارند؟ ما زمانی می‌توانیم از معنای زشتی سخن بگوییم که هستی‌شناسی آن را بررسی کرده باشیم. هستی‌شناسی زشتی مقدمه‌ای است که تا به آن پاسخ داده نشود نمی‌توان از مفهوم و چیستی زشتی سخن گفت.

در این مقاله به زشتی از دو حیث پرداخته می‌شود: یک، مسئله مفهومی. به این معنا که تحلیلی از زشتی و معنای آن و نوع ارتباطش با زیبایی ارائه دهیم. دو، مسئله هستی‌شناختی. یعنی بررسی این مسئله که آیا زشتی وجود دارد و آیا می‌توان به اموری عینی اشاره کرد و آنها را حقیقتاً زشت دانست.

در هر دو ساحت از دو منظر به زشتی نگاه می‌شود یکی از منظر فلسفه مسیحی قرون وسطی و عمدتاً برگرفته از نظرات قدیس آگوستین و توماس آکوئیناس و دیگری از منظر زیبایی‌شناسی جدید. در این منظر دوم به خاطر گستردگی مباحث و تنوع نظرات تمرکز بر مبانی و اصول مشترک است و نه نظرات فرد مشخصی.

❁ ۱- تحلیل مفهوم زشتی در فلسفه مسیحی قرون وسطی

فلسفه قرون وسطی متأثر از دو منبع اصلی است؛ از یک سو مسیحیت و ایمان مسیحی و تعالیم کتاب مقدس حضور جدی دارد و اصل است و از سوی دیگر آرای متفکران و فیلسوفان کلاسیک بخصوص سه چهره مهم یعنی ارسطو و افلاطون و افلوپین حضور دارد. اگر بخواهیم در یک جمله تلقی فلسفه قرون وسطی را از زشتی بیان کنیم، باید بگوییم زشتی از نظر آنها امری عدمی است، یعنی در نبود یا غیبت زیبایی است که ما امری را زشت می‌انگاریم. مفهوم این سخن آن است که زشتی از اساس وجود ندارد. برای این تلقی شواهدی از کتاب مقدس و آرای فیلسوفان کلاسیک و فیلسوفان و الهی‌دانان قرون وسطی می‌توان ارائه داد.



۱-۱ مفهوم زشتی در کتاب مقدس

در کتاب مقدس در نخستین فصل سفر پیدایش، آنگاه که از خلقت جهان سخن گفته می‌شود، آمده که خدا شامگاه هر روز به فعل خویش می‌نگرد و نه تنها آن را تصدیق می‌کند بلکه آن را نیکو نیز می‌داند. خداوند در شامگاه روز ششم یک نگاه به سراسر فعل خلقت می‌اندازد و شهادت می‌دهد که آفرینش او نیکوست. «خداوند هر چه ساخته بود، دید و همانا بسیار نیکو بود.»^۱ پس مطابق این بیان آنچه خلق شده است، یا به عبارت دیگر وجود یافته است، نیکو است. نیکو معنایی اعم از خوبی و زیبایی دارد. پس می‌توان نتیجه گرفت خداوند مطابق این بیان کتاب مقدس، در عالم جز خوبی و زیبایی خلق نکرده است و چون مبدأ و منشأ وجود خداوند است و جز خلقت او در عالم چیزی وجود ندارد، پس اثری از زشتی و شر در موجودات مخلوق وجود ندارد؛ بنابراین آنچه شر و زشت به نظر می‌رسد در واقع امری عدمی و فقدان خیر یا زیبایی است. اهمیت این فراز از کتاب مقدس در دو نکته است یکی این که می‌گوید همه خلقت زیباست و دیگری این که خوب و زیبا با هم پیوند خورده‌اند.

در فکر مسیحی که برگرفته از کتاب مقدس باشد، اساس جهان بر زیبایی است. این زیبایی اعم از زیبایی مادی و معنوی است. در این صورت زشتی امری عدمی یا به عبارت دیگر حاشیه‌ای است.

۲-۱ مفهوم زشتی در نظر افلوپین

ادعای گزافی نیست اگر گفته شود که افلوپین فیلسوفی است که آرا و دیدگاه‌هایش در فلسفه مسیحی قرون وسطی بسیار مؤثر و مورد توجه بوده است. کسانی مانند آگوستین و آکوئیناس سعی در تلفیق و تطبیق نگاه افلوپین با آموزه‌های مسیحی داشته‌اند. از این رو بررسی دیدگاه او درباره مفهوم زشتی برای فهم دیدگاه فیلسوفان مسیحی قرون وسطی راه‌گشا خواهد بود.

۱. سفر پیدایش، فصل یک، آیه ۳۱.

منشأ زیبایی اشیا در نظر افلوطین بهره‌مندی آنها از ایده و یا صورت است. هر آن چیز که بهره بیشتری از ایده‌های معقول داشته باشد زیباتر است و آن چیز که بهره‌ای کمتر نازیباتر. افلوطین می‌گوید: «زیبایی اشیا محسوس به سبب بهره‌ای است که از ایده و صورت یافته‌اند. هر چیز بی‌شکل با اینکه بر حسب طبیعتش قابلیت پذیرفتن دارد، مادام که از ایده و صورت بهره نیافته، زشت است. این دوری از ایده زشتی مطلق است» (افلوطین، ۱۳۸۹، ص ۱۱۳). از این عبارت چند نکته به دست می‌آید: ایده با نزدیک شدن به ماده آن را واحد می‌سازد و هر چیز تا آنجا که به وحدت نزدیک می‌شود زیبا می‌شود. هر چیزی (ماده در نگاه افلوطین) پیش از قرارگرفتن صورت بر آن زشتی مطلق است و با آمدن صورت زیبا می‌شود. چون لازمه موجود شدن و شیء شدن چیزی صورت یافتن آن است پس هر آنچه به وجود می‌آید و صورت پیدا می‌کند زیباست.

در نگاه افلوطین زیبا و زیباتر و زیباترین داریم، یعنی زیبایی مراتب دارد اما زشت در این عالم نداریم. زشت ماده بی‌نصیب از صورت است که تحقق و وجود متعین ندارد. ما اموری را در نسبت با امر زیباتر زشت می‌نامیم و این در حقیقت یک امر نسبی است. امر زشت در مقایسه با امر زیباتر زشت نامیده شده است اما هر موجودی به جهت داشتن صورت زیباست. پس وصف زشتی در حقیقت اشاره به امری دارد که بهره کمتری از زیبایی دارد نه امری که حقیقتاً و فی‌نفسه زشت باشد.

خاستگاه این نظریه افلوطین به افلاطون بازمی‌گردد که زشتی را کاستی زیبایی می‌دانست. نسبت زیبایی با زشتی معادل نسبت خیر به شر و صورت به هیولا دانسته می‌شده. همچنین افلوطین نیز مانند افلاطون بر این باور بود که زشتی امری است که با وجود متعین در نزاع است و امر زشت همان شر بنیادین است. بر این پایه، متضاد زشتی هم زیباست و هم خیر. زیبایی و خیر مساوی یکدیگرند همچنان که زشتی و شر (مور، ۱۳۸۳، ص ۳۱۴).

بنابراین در نگاه افلوطین نیز همانند نتیجه‌ای که از فراز مذکور از کتاب مقدس بیان شد، مفهوم زشتی مفهومی عدمی است و با مفهوم شر و بدی نسبت دارد. وجود نیکوست



و آنچه ضد آن است، یعنی عدم، ضرورتاً زشت و بد است. اصل شر و زشتی در نگاه افلوطین از ماده محض و بی نصیب از صورت است (ژیلسون، ۱۳۸۴، ص ۱۸۶). زشت در این متافیزیک تعریف شدنی نیست و ارزش هستی شناسانه ندارد.

۳-۱ مفهوم زشتی در فلسفه قرون وسطی

در این بخش نگاه ما به دو فیلسوف مهم قرون وسطی، یعنی آگوستین و آکوئیناس محدود است. می توان گفت نگاه این دو فیلسوف درباره مقوله زیبایی و زشتی برگرفته از نگاه افلوطین است. آگوستین نیز مانند افلوطین زشتی را صورت مقلوب زیبایی و مصداق عدم صورت می دانست. آکوئیناس نیز می گوید در میان اشیایی که بالفعل وجود دارند هیچ چیزی نیست که بهره ای از خیر و زیبایی نبرده باشد (Margolis, ۲۰۰۱, p. ۱). گفته شد که مطابق آموزه های کتاب مقدس خلقت خداوند سراسر نیکو است. حکمای مسیحی با این سؤال مواجه بوده اند که اگر عالم مخلوق خداوند است و مخلوق خداوند زیباست پس این زشتی هایی که در عالم دیده می شود چیست؟ آگوستین دو پاسخ به این سؤال دارد یک اینکه زشتی امری وجودی نیست بلکه امری عدمی است. یعنی اگر زیبایی با نظم و هماهنگی و روشنی و وحدت مشخص می شود زشتی غیبت این صفات است (Tatarkiewicz, ۱۹۹۹, p. ۳). پاسخ دیگر آگوستین آن است که زشتی امری نسبی است. یعنی اشیا به مقادیر و طرق مختلفی از تناسب و نظم و وحدت برخوردارند اما امکان ندارد شیئی موجود باشد و به طور مطلق فاقد وحدت و نظم باشد. مطابق این دو پاسخ زشتی وجود ندارد و آنچه ما به آن زشتی می گوئیم در حقیقت فقدان زیبایی است. پاسخ دوم او بیان دیگری از نظر افلوطین است که می گفت هر چیزی که از صورت بهره مند است، زیباست، البته زیبایی دارای درجات است و مثل باقی امور وجودی یک حقیقت مشکک است.

آکوئیناس برای زیبایی سه معیار بیان می کند: درستی و کمال، تناسب و روشنی. او سپس می گوید هنگامی شیئی دارای کمال است که هر چیزی که آن را کامل می کند

داشته باشد، چیزهایی که کمبود و نقصان دارند زشت هستند. کمال یعنی هستی داشتن و صورت کامل داشتن (Aquinas, ۱۹۸۱, p. ۹). این کلام نشان دهنده نگاه افلوپینی توماس به مفهوم زیبایی است. زشتی در مقابل زیبایی به معنای کمبود و نقص در صورت است. هر سه معیاری که توماس برای زیبایی بیان می‌کند به صورت مربوط می‌شوند. باتوجه به صورت هر امری درباره زیبایی آن داوری می‌شود. اگر ملاک زیبایی امری صوری است و زیبایی در تقابل با زشتی قرار دارد ملاک زشتی نیز فقدان صورت است. از سوی دیگر صورت لازمه وجود است، بنابراین نبود صورت به معنای عدم وجود است. نتیجه اینکه زشتی که فقدان صورت است در حقیقت فقدان وجود یا همان عدم است.

آکوئیناس یکی از معیارهای سه‌گانه زیبایی را روشنی می‌داند. هر چه نور بیشتر باشد اشیا و رنگ‌ها زیباترند و هر چه نور کمتر باشد هولناک‌تر و بی‌صورت‌تر و در نتیجه کمتر زیبا هستند. پیوند دادن زیبایی با نور و زشتی با عدم نور اشاره دیگری به عدمی بودن مفهوم زشتی است. اگر زیبایی نور است پس زشتی تاریکی است و تاریکی چیزی نیست جز عدم نور. هر چه نور کمتر باشد زیبایی کمتر است اما این مساوی زشتی نیست، زشتی تاریکی محض است که در واقع یعنی عدم محض نور.

مفهوم زشتی در فلسفه قرون وسطی به مانند فلسفه افلاطون و افلوپین با مفهوم شر گره خورده است همان‌طور که مفهوم زیبایی با مفهوم خیر پیوند دارد. آکوئیناس زیبایی و خیر را دو امر با مصادیق واحد و مفاهیم مختلف می‌داند. مفهوم خیر با اشتیاق و خواستن و مفهوم زیبایی با قدرت ادراک و شناخت مرتبط است (Eco, ۱۹۸۸, p. ۸). این تناظر را می‌توان درباره دو مفهوم زشتی و شر نیز داشت. شر چون متضاد خیر است با بی‌میلی و انزجار مرتبط است و زشتی نیز مانند زیبایی با قدرت ادراک و شناخت مرتبط است.

نکته دیگری که درباره مفهوم زشتی در قرون وسطی می‌توان بیان کرد آن است که زشتی در این فلسفه در دو ساحت قابل طرح است. ساحتی که به حس مربوط است و ساحتی که به مرتبه‌ای بالاتر از حس مربوط است. این نکته حاصل نگاهی است که در



قرون وسطی به تبع افلوپین به زیبایی وجود داشته است. آنها برای زیبایی دو قسم بیان می‌کردند: زیبایی حسی و زیبایی معقول (Tatarkiewicz, ۱۹۹۹, p. ۲۴۶). وقتی زیبایی دو قسم داشته باشد مفهوم متضاد آن یعنی زشتی نیز می‌تواند دو قسم داشته باشد.

زشتی معنوی مفهومی است که در زیبایی شناسی جدید سخنی از آن مطرح نیست و می‌توان آن را خاص فلسفه قرون وسطی دانست. در شرح زشتی معنوی می‌توان گفت زشتی معنوی برتری دادن امر کمتر زیبا بر امر زیباتر است، یا برتری دادن امر مادی بر امر معنوی و یا برتری دادن امر انسانی بر امری الهی. در مسیحیت زشتی معنوی حاصل گناه و شر اخلاقی است. به عبارت دیگر برتری دادن آنچه به گمان مخلوق نیکو و زیبا است بر آنچه که خداوند آن را زیبا و نیکو می‌خواند و باز به بیان دیگر زشتی معنوی این است که در سلسله مراتب روحانی مرتبه سفلی بر مرتبه علیا ترجیح داده شود (ژیلسون، ۱۳۸۴، ص ۱۹۶).

نتیجه‌ای که می‌توان از طرح مفهوم زیبایی و زشتی معنوی گرفت آن است که زیبایی شناسی قرون وسطی بر معیارها و مقولات صرفاً محسوس و کمی بنا نشده است. گفته شد که زیبایی و زشتی با قدرت ادراک و شناخت مرتبط است پس همان قدر که قدرت ادراک مادی و محسوس در درک زیبایی و زشتی مادی لازم است، قدرت ادراک معنوی و فوق حسی یا ادراک امور روحانی نیز در درک زیبایی و زشتی معنوی لازم است. نکته آخر در این بخش اینکه عدمی بودن زشتی در قرون وسطی چنان بحث مقبول و پذیرفته شده‌ای است که آگوستین معتقد است همه مخلوقات خداوند زیبا و خیر هستند و اگر چیزی هست که نازیبا جلوه می‌کند باید آن را گواه بر نقص قوه ادراک یا درک ناقص ما از نظم و هماهنگی صوری حاکم بر اعیان دانست (مور، ۱۳۸۳، ص ۳۱۷). پس در عالم زشتی نداریم و اگر کسی چیزی را زشت می‌بیند به خاطر مشکل و نقص خود او در ادراک است.

خلاصه اینکه عدمی بودن زشتی مهم‌ترین مشخصه نظریات حکمای قرون وسطی درباره زشتی است که با نظریات فیلسوفان گذشته و نیز آموزه‌های کتاب مقدس تطبیق دارد.

❁ ۲- تحلیل مفهوم زشتی در زیبایی‌شناسی جدید

مراد از زیبایی‌شناسی جدید زیبایی‌شناسی بعد از بومگارتن است که در قرن هجدهم با نگارش کتاب استتیکا توسط او شکل می‌گیرد. مترادف زیبایی‌شناسی جدید در این مقاله می‌تواند استتیک و یا فلسفه هنر باشد. از منظر زیبایی‌شناسی جدید مهم‌ترین انتقادی که به نظریه‌هایی که زشتی را مترادف با عدم زیبایی می‌دانند وارد است، آن است که آنها واقعیت زشتی را یکسره انکار می‌کنند. در این زیبایی‌شناسی زشتی امری وجودی است. زشتی استتیک امری است که وجود حقیقی دارد. اشیایی وجود دارند که حقیقتاً زشت هستند و این در زیبایی‌شناسی جدید یک اصل پذیرفته شده است. مسئله مورد بحث کمیات و کیفیات و چگونگی مواجهه با زشتی‌های موجود است. حتی در نظر کسانی که خود را واقع‌گرا می‌دانند جهان آن‌گونه که واقعاً تجربه می‌شود، ناهموار، آشفته، پر از زشتی و نقصان و مشکل است. جهان حقیقی چنین جهانی است. براین اساس نگاه کسانی که جهان را زیبا می‌دانند و زشتی را امری عدمی می‌دانند یک نگاه تخیلی به جهان است. درست این است که زشتی را مانند مرگ و بیماری به جای انکار پذیرفت (مور، ۱۳۸۳، ص ۳۱۹).

در زیبایی‌شناسی جدید زشتی صرف متضاد زیبایی نیست. کتاب زیباشناسی زشتی اثر کارل روزنکرانتز^۱ که در سال ۱۸۵۳ نوشته شده، نخستین کتابی است که با نگاه زیبایی‌شناسانه به زشتی نوشته شده است. در این کتاب مانند نگاه قرون وسطایی امر زشت و بدی اخلاقی به یکدیگر تشبیه می‌شوند. همان‌گونه که بدی و گناه در برابر نیکی قرار می‌گیرد و دوزخ آن به حساب می‌آید، امر زشت نیز «دوزخ زیبایی» است. روزنکرانتز نیز از این منظر سنتی که زشتی متضاد زیبایی است به آن نگاه می‌کند اما زمانی که از تعاریف انتزاعی به پدیدارشناسی نمونه‌های زشتی می‌رسد به زشتی نوعی خودمختاری می‌دهد و این بسیار پیچیده‌تر از نشان دادن صرف مجموعه‌ای از زشتی‌ها است. او بادقت به تحلیل زشتی طبیعی، زشتی معنوی، زشتی در هنر، نبود شکل، عدم تقارن،

1. Karl Rosenkranz



ناهماهنگی، از شکل و از چهره افتادن (پست، ناتوان، بدطینت، مبتذل، تصادف، خودسری و بی نزاکتی) اشکال مختلف نفرت آور بودن (کج و کوله بودن، مرگ و تهی بودن، ترسناک بودن، کوتوله بودن، تهوع آور، جانی، شبح وار، شیطانی، جادوگرانه، اهریمنی بودن) می پردازد و نشان می دهد که زشتی چیزی بسیار فراتر از تضادی در برابر هماهنگی و تناسب و انسجام است (Eco, 2007, p. 12).

در زیبایی شناسی جدید، زشتی نیز به مانند زیبایی، معنای واحدی ندارد. می توان به معانی و قضاوت های متعددی درباره زشتی در دوره جدید اشاره کرد که اساس تشکیل و طرح آنها غلبه سوئیگتیوسم در این دوره است. کثرت معانی زشتی ناشی از این است که سوئیژه باتوجه به عوامل متعددی که منظر او را تشکیل می دهد، چه حکمی درباره زشتی پدیده ها دارد (عبادیان، ۱۳۸۳، ص ۱۹).

در برخی از نظرات زیبایی شناسانه جدید زشتی یک گونه منفی از زیبایی است که جنبه های منفی اش آن را از گونه مثبت و مقبول زیبایی جدا می کند. همان طور که صحنه هولناک در تراژدی جزئی از تراژدی است زشتی نیز بخشی از زیبایی است. مطابق این نگاه زشتی در تأثیر مثبت زیبایی سهیم است. برخی دیگر مانند کروچه زشتی را در فرایند تکاملی روح به سوی مقصد نهایی خود، همتای زیبایی می دانند. یعنی زشتی یکی از مراحل فرایند دیالکتیکی است که به کمک آن زیبایی عینیت کامل تری می یابد. این نگاه از ایدئالیسم هگلی نشئت می گیرد.

دو نظریه مذکور ادراک زیباشناختی امر زشت را مطلوب می دانند. زشتی هم خوشایند است و هم ناخوشایند، هم مثبت است و هم منفی (مور، ۱۳۸۳، ص ۳۱۵-۳۱۶). به وضوح مشخص است که چنین نظریاتی وجود امر زشت را مفروض گرفته اند و بحث بر سر این است که آیا زشتی می تواند سودمند باشد یا یکسره ناخوشایند و ناسودمند است. این بحث البته بحثی مفصل و پردامنه است. برخی دیگر زشتی را به دلایل روان شناختی سودمند می دانند. در درون انسان قوای متعددی وجود دارد که زشتی یکی از عواملی است که می تواند فرد را با تنش های میان این قوا آشنا کند و نوعی تعادل میان آنها به وجود آورد؛

بنابراین زشتی در عین ناخوشایندی سودمند است و یا این نظریه که مواجهه با زشتی مانند تزریق واکسن است که موجب می شود مقاومت انسان در برابر ابتلا به زشتی های خطرناک افزایش یابد. این نظر برگرفته از نگاه ارسطو به تأثیر شفاعت بخش عناصر ناگوار تراژدی بر روح مخاطب است. یعنی شبیه تزکیه ای که در تراژدی برای مخاطب اتفاق می افتد در مواجهه با زشتی نیز واقع می شود... در اینجا قصد ورود و بررسی و تحلیل این نظریات را نداریم و غرض از اشاره به آنها تأکید بر این مطلب است که بحث درباره زشتی در زیبایی شناسی جدید از اصل وجود آن یا وجودی و عدمی بودن آن به خواص و کیفیات آن کشیده شده است. یعنی اینکه زشتی در عالم وجود دارد امری مفروغ عنه است.

۲-۱ پارادکس زشتی در هنر

وقتی به متضادهای زیبایی اندیشیده می شود اولین چیزی که به ذهن می رسد زشتی است. این سؤال که آیا هنر همواره باید زیبا باشد سؤالی قدیمی و مهم در زیبایی شناسی جدید است. پاسخ های متعددی به این پرسش داده شده است که قصد ورود به آنها را نداریم و فقط به یکی از آنها که به بحث ما مربوط است اشاره می کنیم. یک دلیل برای رد این ایده که هنر باید زیبا باشد این است که برخی از کارهای خوب هنری زیبا نیستند، بلکه حتی برخی از آنها زشت و ناخوشایند هستند. هنر بودن این کارها امری متفق علیه است و بنا بر هر تعریفی از هنر آنها در دایره هنر جای می گیرند اما زیبا به معنای دلپذیر و خوشایند و ملائم نفس نیستند (Lorand, ۲۰۰۰, p. ۴۴). امبرتو اکو در کتاب درباره زشتی به بررسی موارد زشتی در تاریخ هنر پرداخته است. او آثاری که به موضوعاتی چون هیولاها و موجودات عجیب الخلقه و یا انسان های دارای نقص عضو یا عضو غیرطبیعی و یا حیواناتی چون مار و عقرب می پردازند را به عنوان آثاری زشت و ناخوشایند تحلیل و بررسی می کند. نکته دیگری که در زیبایی شناسی جدید و در پارادکس زشتی مطرح است این سؤال است که چگونه ممکن است ما از اشیا زشت خوشمان بیاید؟ به این سؤال نیز پاسخ های متعددی داده شده از جمله اینکه ما از بازنمایی خلاقانه و هنری موضوع



زشت خوشمان می‌آید نه از زشتی (kuplen, ۲۰۱۳, p. ۶۱). ما از اینکه می‌بینیم یک نقاش با چه ظرافت و دقتی توده‌ای زباله را ترسیم کرده است لذت می‌بریم و این لذت ربطی به دیدن توده زباله ندارد.

این یعنی هنر می‌تواند زشت باشد. در زیبایی شناسی سنتی و به طور مشخص در زیبایی شناسی قرون وسطی چون نگاه به زیبایی یک نگاه وجودی است، هنر به عنوان یک امر موجود، هرگز نمی‌تواند زشت باشد چون اساساً هر موجودی زیباست. زشتی به این معنا که در زیبایی شناسی جدید مطرح است در عالم سنتی وجود نداشت زیرا همان موجودات زشت را هم زیبا می‌دیدند. صورت‌های گروتسک گونه‌ای که مورد بازنمایی قرار می‌گرفت همه بیانگر یک نوع زیبایی بودند. مسئله همان امری است که مکرر در این مقاله به آن اشاره شد: در زیبایی شناسی جدید زشتی یک حقیقت وجودی است اما در زیبایی شناسی سنتی زشتی امری عدمی است. در نگاه فیلسوفان قرون وسطی تعبیری مانند «هنر زیبا» و «هنر زشت» حشو قبیح است. هنر فی نفسه باید زیبا باشد هنر زیبا یک حشو است و هنر زشت هم که از اساس نداریم.

۲-۲ عینی بودن یا ذهنی بودن زشتی در زیبایی شناسی جدید

در یک تحلیل عقلی می‌توان گفت کسانی که به واقعیت داشتن زشتی معتقدند به دو دسته تقسیم می‌شوند: عینی‌گرایان و ذهنی‌گرایان. عینی‌گرایان کسانی هستند که به وجود زشتی در اشیا و خصوصیات آنها قائل هستند و ذهنی‌گرایان زشتی را ناشی از عکس‌العمل ذهنی در برابر ادراک یک شیء می‌دانند.

این البته یک تحلیل عقلی است، اما آنچه در عالم خارج واقع شده است این است که نظریه پردازان زیبایی و زشتی بعد از کانت به شدت ذهنی‌گرا بوده‌اند. پیش از او، و در واقع پیش از شکل‌گیری زیبایی شناسی جدید وجود مستقل زشتی انکار می‌شد و بعد از او نگاه به زشتی و همچنین زیبایی، نگاهی ذهن‌گرایانه بوده است. پس عملاً در واقع در دوره جدید نظریه عینی‌گرایانه درباره زیبایی وجود خارجی ندارد (مور، ۱۳۸۳، ص ۳۱۷).

ما در زیبایی‌شناسی جدید با غلبه نگاه ذهن‌گرایانه یا سوپژکتیویسم مواجه هستیم. مطابق این نگاه زشتی به عناصر متعددی مانند عناصر فرهنگی و اقلیمی و مذهبی بستگی دارد. شمایل خون‌آلود و رنجور مسیح بر روی صلیب ممکن است برای یک غیرمسیحی زشت جلوه کند اما این برای یک مسیحی اوج احساس زیبایی معنوی و عشق و تعلقات دینی است. غلبه سوپژکتیویسم موجب می‌شود که مفاهیمی همچون زیبایی و زشتی بنا بر دوره‌های تاریخی و فرهنگی کاملاً نسبی شوند. مؤلفه‌های مؤثر بر قضاوت‌های زیبایی‌شناسانه بسیار متغیر و نسبی می‌شوند و در نهایت به داوری‌های متعدد درباره مقوله زشتی می‌رسیم (Eco, ۲۰۰۷, p. ۱۴).

این بحث نیز فرع بر پذیرش واقعیت زشتی در خارج است. چنانچه ما اصل زشتی را امری عدمی بدانیم اصلاً جا برای این بحث باز نمی‌شود.

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد مفاهیمی چون زیبایی و زشتی، در فرهنگ و فلسفه و زیبایی‌شناسی جدید معانی‌ای بالکل متفاوت از دوره قرون وسطی یافته‌اند. در این مقاله سعی شد این تفاوت از جنبه‌های مختلفی نشان داده شود. بنیادی‌ترین و اصلی‌ترین تفاوتی که میان نگاه حکمای قرون وسطی و زیبایی‌شناسان جدید وجود دارد به هستی‌شناسی زشتی بازمی‌گردد. در حقیقت پاسخ متفاوت به این مسئله که آیا زشتی امری وجودی است و واقعیت دارد یا اینکه امری عدمی است و چیزی جز نبود زیبایی نیست، مهم‌ترین وجه تفاوت این دو گروه است. طبعاً هر کدام از دو نظر توابع و نتایج خاص خود را خواهد داشت. اگر مانند حکمای قرون وسطی زشتی را امری عدمی بدانیم، در این صورت در عالم با طیفی از زیبایی مواجه هستیم که شدت و ضعف دارد اما چیزی به نام زشتی در عالم نداریم. برعکس اگر بر اساس نگاه زیبایی‌شناسی جدید زشتی را امری وجود بدانیم در این صورت در عالم با پدیده‌های زشت مواجه هستیم و این خود موجب سؤالاتی مانند نسبت زشتی و هنر و یا سودمندی و ناسودمندی زشتی و... می‌شود.



بررسی نسبت معنای زشتی در فلسفه قرون وسطی با معنای زشتی در زیبایی شناسی جدید

تفاوت عمده دیگری که میان نگاه حکمای قرون وسطی و زیبایی شناسان جدید به مقوله زشتی وجود دارد این است که در قرون وسطی زشتی صرفاً متضاد زیبایی بود. اما در زیبایی شناسی جدید این یک نگاه تقلیل گرایانه محسوب می شود. در زیبایی شناسی جدید زشتی خود دارای هویتی مستقل و احکامی خاص خود است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

❁ فهرست منابع

1. Aquinas Thomas The Summa Teologica, translated by Fathers of the English Dominican Provinces [Book]. - Westminster : Christian Classics, 1981.
2. Eco Umberto, 2007, On The History of Ugliness, london : [s.n.]
3. Eco Umberto, 2007, On Ugliness, translated by Alastair McEwen, London : Harvill secker.
4. Eco Umberto, 1988, The Aesthetics of Thomas Aquinas, Translated by Hugh Bredin [Book]. - Cambridge : Harvard University Press.
5. Guyer Paul, 2005, Values of Beauty, New York : Cambridge university press.
6. kuplen mojca, 2013, The Aesthetic of Ugliness, A Kantian Perspective [Journal]. - [s.l.] : European Society for Aesthetics. Vol. 5.
7. Lorand Luth, 2000, Aesthetic Order, London & New York : Routledge.
8. Margolis Joseph, 2001, The Routledge Companion to Aesthetics, London & New York : Routledge.
9. Tatarkiwicz wladyslaw, 1999, History of aesthetics, London & New York : Contium, Vol. 2.



بررسی نسبت معنای زشتی در فلسفه قرون وسطی با معنای زشتی در زیبایی شناسی جدید

۱۰. افلوپین، ۱۳۸۹، دوره آثار فلوطین، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: خوارزمی.
۱۱. ریتز، یواخیم و...، ۱۳۸۹، فرهنگ‌نامه تاریخی مفاهیم فلسفه، جلد یک، فلسفه هنر، ترجمه محمدرضا بهشتی، بهمن پازوکی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، مؤسسه فرهنگی-پژوهشی نوارغنون.
۱۲. ژیلسون، اتین، ۱۳۸۴، روح فلسفه قرون وسطی، ترجمه ع. داوودی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۳. عبادیان، محمود، ۱۳۸۳، درباره زشتی در هنر، مقاله تهران: زیباشناخت، شمار، ۱۶..
۱۴. کاپلستون، فردریک چارلز، ۱۳۸۷، تاریخ فلسفه، جلد سوم، ترجمه ابراهیم دادجو، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۵. مور، رونالد، ۱۳۸۳، دائرة المعارف زیبایی شناسی، زیر نظر مایکل کلی، ترجمه مشیت علایی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

